

«حل مسئله»، روشی در تعلیم و تربیت یا غایتی برای اخلاق؟

الهه عبداللهی^۱

علی مرادخانی*^۲

فاطمه احمدیگی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۱

چکیده

هدف در این مقاله، بررسی آراء جان دیویی پیرامون «تعلیم و تربیت» و «اخلاق» و تلاش او در جهت به کارگیری این دو مقوله در حل مسائل جامعه است. دیویی «حل مسئله» را به عنوان روشی کاربردی در تعلیم و تربیت معرفی می کند و معتقد است این روش در جهت تحقق اهداف اجتماعی، نقشی موثر دارد. اگرچه دیویی در فلسفه اخلاق خویش به صراحت از روش «حل مسئله» یاد نمی کند، اما به نظر می رسد در تلاش است در این حیطة و به ویژه تربیت اخلاقی، روش مشابهی را عرضه کند. وی به منظور تحقق این هدف، اصول اخلاقی ثابت را به حاشیه می راند و قضاوت اخلاقی را به ارزیابی هر موقعیت و لحاظ اوصاف منحصر به فرد آن وابسته می کند. دیویی معتقد است ارائه دروس اخلاق توسط مربیان و یادگیری اصول اخلاقی از سوی دانش آموزان، نتیجه ای به دنبال ندارد و باید مقدمات کارآمدی اخلاق را در حیطة «عمل» فراهم کرد. مسئله اصلی در مقاله حاضر این است که دیویی چگونه درصدد است روشی همچون «حل مسئله» را در حوزه اخلاق و تربیت اخلاقی عرضه کند، روشی که به منظور حل موقعیتی پیچیده که فرد در آن گرفتار است، کاربرد داشته باشد. نتایج این پژوهش بیانگر آن است که دیویی به عنوان یکی از پیشتازان پراگماتیسم و ابزارانگاری، با تلقی اخلاق به عنوان یک «علم»، اصول اخلاقی را مانند «فرضیه»هایی می داند که برای استفاده در موقعیت جدید به ارزیابی مجدد نیاز دارند. بنابراین تربیت اخلاقی را به «پژوهش عقلانی»، «تفکر»، «تحقیق» و «تجربه» وابسته می کند.

کلید واژه ها: حل مسئله؛ تعلیم و تربیت؛ تربیت اخلاقی؛ تفکر؛ جان دیویی

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه، گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ دانشیار گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) dr.moradkhani@yahoo.com

^۳ استادیار گروه علوم تربیتی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

بیان انتظار جان دیویی از مقوله اخلاق، با انتقاد او از فلسفه اخلاق سنتی همراه است. وی معتقد است اصول فلسفه اخلاق سنتی در جهان کنونی تاثیرگذار نیست و راهکاری برای حل مسائل و مشکلات عرضه نمی‌کند. او آمادگی اعضای جامعه برای پژوهش اخلاقی را ضروری می‌داند و از «آموزش و پرورش» و «تربیت اخلاقی» جهت نیل به این مقصود بهره می‌برد. دیویی اعتقاد دارد ارائه توصیه‌های اخلاقی در مدارس و آموزشگاه‌ها در قالب «تربیت اخلاقی»، اهداف جامعه دموکراتیک را محقق نمی‌کند؛ از این رو درصدد است به تربیت اخلاقی، رویکردی اجتماعی بخشد. پیوند «اخلاق» و «جامعه» در فلسفه جان دیویی تا حدی پررنگ است که او خیر اخلاقی را نه در مفاهیم مطلق و ثابت فلسفه اخلاق سنتی بلکه در «رشد» تک تک اعضای جامعه می‌داند. در مسیر دستیابی به «رشد»، بلوغ فکری و کسب توانایی حل مسئله از سوی اعضای جامعه محقق می‌شود.

از سویی دیگر، در نظر دیویی اصول اخلاقی، معین و ثابت نیستند و در هر موقعیت، تغییرپذیر خواهند بود. به عقیده او، اصول اخلاقی وابسته به ارزش‌ها و باورهای سنتی نیست و با تقلید از الگوهای اخلاقی پیشین حاصل نمی‌شود. شکل‌گیری اصول اخلاقی فعالیت عقلانی میسر خواهد شد. بنابراین از آنجا که این اصول، نشأت گرفته از تفکرند، تربیت اخلاقی در مقایسه با شیوه‌های سنتی، به روشی متفاوت نیاز دارد.

در مقاله حاضر رویکرد دیویی به اخلاق به عنوان «علم» و ارتباط اخلاق و جامعه از دیدگاه وی مورد بررسی قرار می‌گیرد و به این موضوع پرداخته خواهد شد که دیویی چگونه می‌کوشد اخلاق را امری اجتماعی و همچون ابزاری در جهت حل مسائل معرفی کند و رشد را به مثابه خیر اخلاقی تلقی کند. همچنین به موضوع تربیت اخلاقی و اینکه چگونه به مدد آموزش، آمادگی پژوهش اخلاقی در اعضای جامعه ایجاد خواهد شد، پرداخته می‌شود.

بررسی تحقیقات پیشین پیرامون اندیشه‌های جان دیویی، حکایت از آن دارد با اینکه تعدادی از محققان، حول محور دیدگاه‌های اخلاقی دیویی به بحث و بررسی پرداخته‌اند، اما در کتب، مقالات داخلی و خارجی اشاره خاص و صریحی مشابه موضوع این مقاله یافت نمی‌شود. بنابراین این مقاله با نگاهی جدید به دغدغه جان دیویی در حوزه اخلاق خواهد پرداخت. بر این اساس، مقاله حاضر درصدد است ضمن بررسی جایگاه اخلاق در فلسفه جان دیویی و بررسی نگاه متفاوت وی به این مقوله، به

این پرسش پاسخ دهد که او با لحاظ چه شرایطی، اخلاق را در مقام علم معرفی می کند و چگونه و با تکیه بر چه روش هایی از اخلاق به منظور حل مسائل و مشکلات موجود در جامعه بهره می برد؟

۱. رویکرد انتقادی دیویی به فلسفه اخلاق

۱-۱. شکست فلسفه اخلاق سنتی به دلیل عدم تاثیر آن در دنیای کنونی

دیویی منتقد دیدگاه های رایج در فلسفه، آراء متفکران پیش از خود و همچنین فلسفه اخلاق سنتی است. به عقیده او بازنگری در فلسفه جزمی ضروری است و فلسفه باید افکار و روش های تازه ای که با زندگی اخلاقی و اجتماعی سازگار باشد، عرضه کند. او در انتقاد اصلی خود از فلسفه اخلاق سنتی؛ وجود اصول ثابت، مطلق و تغییرناپذیر در این حوزه را نقد می کند. به عقیده او «پیشینی» دانستن ایده آل های ثابت و تدارک رهنمودها و دستورالعمل های اخلاقی برای انسان، منجر به شکست فلسفه اخلاق شده است. دیویی در سرشت و سلوک انسان می نویسد:

بشر دنیای رویای عجیبی را ساخته و اینگونه فرض گرفته است که بدون وجود ایده آل های ثابت (و خیر دوردست و یا بدون الهام از این ایده آل ها، با هیچ وسیله دیگری نمی توان از مشکلات کنونی رهایی پیدا کرد. اما جهانی که برای حرکت در آن باید به یک تصور مبهم از کمال دست نیافتنی متوسل شد، به دنیای کنونی ما هیچ شباهتی ندارد (Dewey, 1930: 282).

دیویی اعتقاد دارد توجه به توصیه های اخلاق سنتی که ارتباطی با «اکنون» و «موقعیت های ملموس و واقعی» ندارند و صرفاً از یک استاندارد کلی سلوک آگوستینی پذیرند، نوعی عقب گرد در حیطه اخلاق محسوب می شود. به عقیده او، در فلسفه اخلاق سنتی از «تغییر» غفلت شده است. حال آنکه «جهان»، «جامعه» و «موقعیت» ها همواره در حال تغییر است و نمی توان آنچه در یک موقعیت «درست» تلقی می شود، به موقعیت های دیگر تعمیم داد. از این رو اصول اخلاقی ثابت، انسان را با تغییرات اجتنابناپذیر پیرامون انسان هماهنگ نیست.

¹ fixed ideal
conduct

۲-۱. تحلیل پراگماتیستی و ابزارانگاره از اخلاق

فلسفه اخلاق دیویی با اصول پراگماتیسم^۱ و ابزارانگاری^۲ نسبت دارد. دیویی به عنوان یکی از پیشگامان پراگماتیسم، دیدگاه‌های معمول فلسفه اخلاق را دارای رویکردی غیر عملی می‌داند. از نظر دیویی وجه تشابه مفاهیم مورد تأکید در فلسفه اخلاق سنتی همچون «کمال» و «خیر» این است که با «عمل» فاصله دارد. «خیر» و «خوبی» در فلسفه اخلاق سنتی در «کمال» جست‌وجو می‌شود و محور قرار دادن کمال در اخلاق، هیچگونه تأثیری در اعمال و افعال کنونی انسان ندارد. حال آنکه «عمل» نقشی اساسی در دیدگاه‌های پراگماتیستی دارد و از نظر دیویی تمامی اعمال انسان در دایره اخلاق قرار می‌گیرد. او تصریح می‌کند: «اخلاق در حقیقت عبارت است از صد در صد افعال و اعمال ما» (دیویی، ۱۳۳۹: ۲۵۲ و ۲۵۳). اصول اخلاقی نباید به عنوان قوانین ثابت بلکه باید به مثابه ابزاری سودمند تلقی شوند تا آدمی را بیش از پیش محدود نکنند (قاسمی، ۱۳۸۶: ۳۶).

دیویی با تأکید بر «عمل» و «اهداف عملی»^۳ زندگی بشر به عنوان اصول پراگماتیسم، در پی وسعت بخشیدن به دایره اخلاق و مصادیق آن است. از این رو همانگونه که در بیان ضرورت بازنگری در فلسفه جزمی، فلسفه را ابزاری جهت حل مسائل و مشکلات انسان می‌داند، اخلاق را نیز به مثابه ابزار بهبود ارتباطات انسانی و وسیله‌ای برای حل مشکلات انسان در حیطة عمل تلقی می‌کند.

۲. اخلاق به مثابه «علم»

۱-۲. اهمیت تحقیق و پژوهش در حوزه اخلاق

دیویی متأثر از اصول پراگماتیسم تحقیق^۴ را در زمینه حقیقتی می‌داند که قابل کشف است، اما ثابت نیست و برحسب شرایط تغییر می‌کند. (Wilcock, 2021: 4) او در کتاب *منطق، تئوری تحقیق* تأکید می‌کند که اگرچه اصول اخلاقی به مثابه ابزارهایی برای بررسی وضعیت موجود و ارزیابی عمل، ارزشمند هستند اما مانند یک فرضیه برای به‌کارگیری در موقعیت‌های جدید نیاز به بررسی و ارزیابی مجدد دارند. به این ترتیب اصول اخلاقی ابتدا باید به عنوان ابزارهای فکری مورد آزمایش و سپس مورد تأیید قرار بگیرند. دیویی برای تثبیت این عقیده، پژوهش و تحقیق در حوزه اخلاق را مانند

pragmatism
instrumentalism
practical purposes
inquiry

بررسی علمی می‌داند. او معتقد است آنچه در فلسفه اخلاق سنتی جریان دارد، به مقاومت در برابر پژوهش و تفکر در زمینه احکام اخلاقی منجر شده و اخلاق از روش علمی و عمل فاصله گرفته است. دیویی در منطق، تئوری تحقیق می‌نویسد: «باورها و عقاید پیش از علم^۱ درباره اخلاق و سیاست چنان عمیقاً در سنت و عادت و نهادها ریشه دوانده که تأثیر روش علمی به عنوان امری عمیقاً خصمانه با عزیزترین و عمیق‌ترین علایق و ارزش‌های بشر ترسیم می‌شود» (Dewey, 1938: 77).

دیویی معتقد است یک قانون اخلاقی باید مانند یک فرضیه علمی مرتبط با فیزیک، در شرایط مختلف مورد بررسی قرار بگیرد. ممکن است این‌طور تصور شود که تحقیق در علوم طبیعی با تحقیق در مسائل اخلاقی کاملاً متفاوت است یعنی علوم طبیعی «واقعیت»ها را در جهان فیزیکی توصیف می‌کند، در حالی که اخلاق به آنچه «باید باشد» مربوط است. اما دیویی تلاش می‌کند این تمایز را زیر سوال برده و بر اهمیت تحقیق و پژوهش در حوزه اخلاق مانند گزاره‌های علمی تأکید کند. چراکه همانطور که سوالات موجود در علوم طبیعی به واسطه نتایج تحقیقات قبلی تغییر می‌کنند، سوالات مربوط به زندگی اخلاقی نیز تغییر می‌کنند.

از آنجا که دیویی درصدد است راه «پژوهش» را در حیطه اخلاق نیز مانند پژوهش در ساحت علم باز کند، تحقیق در این زمینه را به عنوان روشی برای حل موقعیت پیچیده‌ای که فرد در آن گرفتار است، معرفی می‌کند. حقیقت موقعیت مذکور را «مشاهدات» فرد مشخص خواهد کرد و بررسی مشاهدات و ارزیابی موقعیت پیش رو می‌تواند به صدور یک حکم اخلاقی منجر شود. دیویی تأکید می‌کند نباید تصور کرد که یک حکم اخلاقی صرفاً غایتی از پیش تعیین شده را در خود دارد. چون این تصور در واقع راهی برای انکار نیاز و انکار وجود قضاوت‌های اخلاقی اصیل است. به عبارتی، بر اساس این تصور دیگر هیچ وضعیتی که مشکل‌ساز باشد و لزوم تحقیق و پژوهش را به انسان یادآوری کند، وجود ندارد.

ذکر این نکته ضروری است که موضع دیویی در خصوص قضایای ارزشی از سویی مقابل دیدگاه متفکران فلسفه اخلاق سنتی و از سوی دیگر مقابل تلقی پوزیتیویست‌ها از دوگانه واقعیت-ارزش قرار می‌گیرد. در توضیح این مطلب باید گفت ارزش‌های اخلاقی، به طور سنتی، متعالی^۲ تلقی می‌شدند و این باور وجود داشت که آن‌ها به روشی منحصر به فرد یعنی روش شهودی^۳ شناخته می‌شوند. اما

زمانی که فیلسوفان پوزیتیویست^۱ اصل امر متعالی را نادیده گرفتند، این‌طور تصور شد که قضاوت‌های ارزشی ویژگی‌های یک داور را ندارد و تنها بیانگر حالتی ذهنی هستند. دیویی تمایز به اصطلاح واقعیت-ارزش^۲ را نمی‌پذیرد.

دیویی خاطر نشان می‌کند که آنچه ما دانش واقعی می‌نامیم توسط ارزش‌های ما شکل می‌گیرد. او معتقد است که استدلال‌های مربوط به احکام واقعی و ارزشی آن‌قدر در هم تنیده شده‌اند که نمی‌توان یک حکم را بدون دلالت بر احکام دیگر به چالش کشید یا تقویت کرد. به طور کلی ما در موضوعاتی که برایمان مهم است، تحقیق می‌کنیم. ما داده‌ها را مرتبط یا غیر مرتبط، قابل اعتماد یا غیرقابل اعتماد، استنتاج‌ها را معتبر یا غیرمعتبر، آزمایش‌ها را [و اینکه] به خوبی طراحی شده‌اند یا نه، ارزیابی می‌کنیم (Putnam, 2017: 353-354).

به عقیده دیویی قضاوت‌های اخلاقی ما مانند گزاره‌های منطقی به شکل «اگر ... پس ...» مطرح و سپس بررسی خواهد شد. انسان توانایی دریافت ارتباط منطقی بین این قضایا را دارد و دیگر نیازی به مراجعه به وجدان نیست. این قضایا قابلیت بررسی از طریق مشاهده و آزمایش تجربی را دارند. با این ملاحظه و با توجه به اینکه گزاره‌های اخلاقی در موقعیت‌های عینی تحقق پیدا می‌کنند، دیگر تفاوتی میان قضایای علمی و اخلاقی نیست. بنابراین دیویی گزاره‌های موجود در «علم جدید» را «تجربی»، «آزمایشی»^۳ و دارای جنبه «عملی» می‌داند، به این معنا که تحقیق اخلاقی، تجربه^۴ است و ارزش دانش‌های پیشین در حوزه اخلاق نیز باید پیوسته در تجربه ثابت شود. از این رو، بررسی گزاره‌های اخلاقی در ساحت علم قرار می‌گیرد. لذا پژوهش و تحقیق در باب اخلاق و موقعیت‌های اخلاقی باید به واسطه مقولاتی که در «علم» مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، صورت پذیرد. یکی از مهم‌ترین مقولات در این زمینه، «تجربه» است.

۲-۲. تجربه

۲-۲-۱. اخلاق و ضرورت بازسازی مستمر تجربه

«اخلاق در نظر دیویی، اخلاق پسینی و تجربی است» (فاسمی، ۱۳۹۵: ۶۰). لذا آدمی باید به واسطه اعمال خویش، پیوسته بر معنا و ارزش تجربیات کنونی خود بیفزاید. در بیان دیویی این امر یک اصل

^۱ positivistic philosophers

^۲ fact/value

^۳ inferences

^۴ experimental

^۵ experiential

اخلاقی است. او می‌نویسد: «اگر تاریخ بشر پیشرفتی در تمدن نشان می‌دهد به اشکال می‌توان تصور کرد این پیشرفت جز در سایه تجربه و تلاش در راه افزایش معنی تجربه حاضر به عمل آمده است. هرگاه بخواهیم این حقیقت را در قالب یک اصل اخلاقی استواری بریزیم باید چنین بگوییم «چنان رفتار کن که پیوسته بر معنی و ارزش تجربه کنونی خود بیفزایی» (دیویی، ۱۳۳۹: ۲۵۵).

دیویی عمل بر مبنای این اصل اخلاقی را در سراسر زندگی انسان ضروری می‌داند. او به «بازسازی مستمر تجربه»^۱ تاکید دارد و معتقد است حرکت در این مسیر، تحول و در نهایت «رشد»^۲ را به دنبال خواهد داشت.

دیویی پژوهش در چگونگی افعال اخلاقی را وابسته به قضاوت‌های تجربی آدمی می‌داند، بنابراین هر حکم اخلاقی^۳ جنبه تجربی دارد و نیازمند تجدید نظر و بررسی است. ما خود را نیازمند به اقدام و عمل می‌بینیم اما در مورد اینکه کدام یک از اقدامات را از بین طیف وسیعی از امکانات موجود انتخاب کنیم، مطمئن نیستیم. بنابراین تحقیق درباره اخلاق باید دقیقاً به همان روشی که در مورد سوالات علمی انجام می‌گیرد، انجام شود؛ درست مثل آزمایش تجربی^۴ فرضیه‌ها.

۲-۳. تفکر

۱-۲-۳. محوریت «تفکر» در تکوین اصول و قضاوت‌های اخلاقی

دیویی بر تفکر و تأمل اخلاقی^۵ لایحه در شکل‌گیری اصول اخلاقی و چه در قضاوت‌های اخلاقی افراد، تأکید می‌کند. از نظر او «اصول اخلاقی، عقلانی^۶ و نشأت گرفته از تفکرند» (Dewey, 2008). (280) دیویی در سرشت و سلوک انسان می‌نویسد: «در واقع تنها عمل از روی تفکر، رفتاری که بازتابی از انتخاب باشد، به طور مشخص اخلاقی است. زیرا فقط در این صورت است که مسئله انتخاب بین بدتر و بهتر پیش می‌آید» (Dewey, 1930: 279).

دیویی عقیده دارد علم ما به نتایج اعمال خود همواره با محدودیت مواجه است. پس چنانچه امکان بررسی موقعیت‌ها وجود داشته باشد، احتمال تعیین بهترین عمل در آن موقعیت نیز افزایش خواهد

^۱the continuous reconstruction of experience

^۲growth

^۳moral judgment

^۴experimental testing

^۵moral deliberation

^۶intellectual

یافت. به همین دلیل تلاش می‌کند مقدمات قضاوت اخلاقی را در هر «موقعیت» فراهم آورد. این قضاوت مشابه نظریه‌های معمول فلسفه به دنبال صدق و کذب نیست، بلکه درصدد بررسی «بهترین عمل» در شرایط متفاوت است. با چنین نگاهی، هر وضعیتی با توجه به اوصاف خاص همان موقعیت بررسی خواهد شد. با این ملاحظه، قواعدی که در موقعیت‌های متنوع به تصمیم‌گیری افراد کمک می‌کند، نقش مبانی و اصول اخلاقی را دارد. جست‌وجوی این مبانی به تدریج و با توجه به موقعیت‌ها صورت می‌گیرد. از آنجا که انسان طی فرآیندی منطقی و عقلانی به تشخیص موقعیت‌ها می‌پردازد، تشکیل مبانی اخلاقی، فعالیتی عقلانی تلقی می‌شود. اصل اخلاقی حکمی قطعی برای عمل کردن یا پرهیز از عملی معین نیست، بلکه وسیله‌ای است برای تجزیه و تحلیل وضعیتی خاص. درستی و نادرستی یک عمل را کل وضعیت معلوم می‌کند، نه قواعد به خودی خود. آنگونه که پیش‌تر اشاره شد، این اصول و مبانی، ثابت نیستند زیرا موقعیت‌ها بدون تغییر و ثابت نیستند.

به عقیده دیویی اصول اخلاقی، در قضاوت‌های اخلاقی فرد در هر موقعیت موثر است. یک اصل اخلاقی مانند اصل پاکدامنی^۱ یا عدالت^۲ یا قاعده زرین^۳، مبنایی برای فرد تلقی می‌شود تا به وسیله آن به آزمون و بررسی مسئله‌ای که پیش رو دارد، بپردازد. این اصل، جنبه‌هایی از عمل را برای او آشکار می‌کند و فرد را از نگاه موجز به مسئله و قضاوت جزئی بر حذر می‌دارد. به این ترتیب تفکر در زمینه ملاحظات مهمی که فرد باید به آن‌ها توجه داشته باشد، هدایت می‌شود (Dewey, 2008: 280). شخصی که در پی قضاوت اخلاقی اصیل است، باید آن را متناسب با وضعیت موجود لحاظ کند. به عبارت دقیق‌تر اصول اخلاقی در قضاوت‌های اخلاقی و اقدامات پیشنهادی به انسان، در هر موقعیت یا به بیان دقیق‌تر در «اینجا» و «اکنون» مورد استفاده قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه قضاوت‌های اخلاقی مختص هر موقعیت است، منحصر به فرد محسوب می‌شود و اعتبار^۴ آن نیز به چگونگی موقعیت فرد بستگی دارد.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گرایش فکری دیویی در زمینه اخلاق را «زمینه‌گرایی اخلاقی»^۵ نامید. در زمینه‌گرایی، قضاوت اخلاقی با توجه به وضعیت‌های خاص شکل می‌گیرد و در این نگاه بر

chatity
 justice
 golden rule
 particular
 validity
 moral contextualism

درستی قابل پیگیری تأکید می‌شود. به این معنا که فرد نمی‌تواند به سادگی آنچه را در واقع درست است، دریابد. اما باید پس از بررسی وضعیت به کمک پژوهش عقلانی، بهترین قضاوت ممکن را داشته باشد. درباره هر وضعیتی باید با توجه به ویژگی‌های همان وضعیت قضاوت کرد (هولمز، ۱۳۸۵: ۴۲۰-۴۱۷). همچنین می‌توان با توجه به موضع دیویی پیرامون اصول اخلاقی، او را طرفدار رویکردی با عنوان «موقعیتی» دانست (Pappas, 2008: 302). چراکه به عقیده او اصول اخلاقی با زمینه‌های تجربی و موقعیت‌های خاص معنا پیدا می‌کند و به کمک این اصول، قضاوت‌های اخلاقی نشأت گرفته از تفکر و اقدامات پیشنهادی در هر موقعیت، مورد استفاده انسان قرار می‌گیرد.

۳. جامعه

۱-۳. دیدگاه اجتماعی و طبیعت‌گرایانه به اخلاق

بخش قابل توجهی از موقعیت‌هایی که انسان در طول زندگی با آن مواجه می‌شود و لزوم پژوهش اخلاقی را گوشزد می‌کند، موقعیت‌های اجتماعی است، از این رو دیویی در تبیین ضرورت اخلاق، به رویکرد اجتماعی خویش تکیه می‌کند. به عبارت دقیق‌تر «دیویی اخلاق را اجتماعی می‌داند» (Putnam, 2017, 353). در اخلاق موردنظر دیویی، فرد خوب بودن کافی نیست و باید عضو اجتماعی خوبی بود (Dewey, 2001: 364-8).

او در *دموکراسی و آموزش و پرورش*، امر اخلاقی و اجتماعی را متضایف و مساوق تلقی می‌کند. چون معتقد است آنچه با عنوان فضیلت^۳ می‌شناسیم، اموری مانند «درستکاری»، «خویش‌داری» و امثال آن، فی‌نفسه فاقد ارزش هستند و با توجه به نقشی که در زندگی اجتماعی دارند، دارای ارزش خواهند شد.

محور اصلی رویکرد دیویی به اخلاق این است که اخلاق به عنوان هنر کمک به اعضای جامعه برای داشتن یک زندگی غنی‌تر، پاسخ‌گوتر و متعهدانه‌تر در نظر گرفته شود (Fesmire, 2003: 92). با این ملاحظه، وقتی هریک از اعضای جامعه، خود را در موقعیتی می‌یابند که باید دست به انتخاب

۳situational
۳social member
۳virtu
۳value

بزنند، اصول اخلاقی همچون ابزاری برای مواجهه با مشکل و وسیله‌ای برای حل مسئله به حساب می‌آید.

در رویکرد اجتماعی دیویی به اخلاق، تنظیم عاقلانه روابط فرد با دیگران لحاظ شده است. او در سرشت و سلوک انسان می‌نویسد:

هرگاه آدمی در جهان تنها زندگی می‌کرد این سوال بسیار به‌مورد بود که «چه لزومی دارد آدمی اصول اخلاق را رعایت کند؟» و شاید هم اساساً مسئله اخلاق هرگز مطرح نمی‌گردید، لکن ما در جهانی بسر می‌بریم که عده بیشماری افراد دیگر نیز در آن سکونت دارند و اعمال و رفتار ما در آنان اثر دارد و آنان در مقابل رفتار ما واکنش فوری نشان می‌دهند زیرا آنان افرادی زنده هستند بلکه عملاً اقدامات را تشویق یا تصحیح می‌نمایند و بنابراین در پاسخ آنها که «اخلاق چه لزومی دارد؟» می‌توان به نوبه خود سوال کرد: «چرا نباید دست خود را در آتش فرو برد؟» هرگاه دست خودتان را داخل آتش کنید خواهد سوخت. پاسخ به این سوال که «چرا حق را باید رعایت کنیم» نیز همین کیفیت را دارد زیرا حق در واقع یک نام مبهم برای هزاران توقع و درخواست دیگران از ماست که ناگزیریم برای ادامه زندگی آنها را همواره رعایت کنیم و قدرت نفوذ حق در حقیقت اصرار توقع‌ها و تقاضای آنان است. بسیاری از اشخاص ممکن است استدلال کنند که فکر حق و درستی بسته به فکر، خوبی است. یعنی حق عبارت از مناسب‌ترین وسیله برای نیل به نیکی است. اما در حقیقت حق عبارت از مجموع فشارهای اجتماعی است که بر ما وارد می‌آید تا اینکه ما را بر آن دارد در حدود خاصی فکر کنیم و بخواهیم، بنابراین حق هنگامی می‌تواند ما را به شاهراه خوبی سوق دهد که عناصر این فشار روشن شوند و روابط اجتماعی بر پایه عاقلانه و مطلوبی استوار گردد (دیویی، ۱۳۳۹: ۳۹۰).

می‌توان رویکرد اجتماعی دیویی به اخلاق را تا حدی متأثر از دیدگاه طبیعت‌گرایانه او دانست. به عقیده او اخلاق، تلاشی از سوی انسان برای سازگاری با محیط است. برای دیویی، «جامعه» مصداق محیط است. ارتباط فرد با اعضای جامعه، سازگاری انسان با محیط یا محیط اجتماعی تلقی می‌شود.

از نظر دیویی این امر که اخلاق در ارتباط و سازگاری انسان با محیط معنا پیدا می‌کند، موضوعی بدیهی و بیانگر اجتماعی بودن مقوله اخلاق است.

دیویی اخلاق را به همان اندازه نتیجه تعامل^۱ دو سویه فرد و محیط اجتماعی^۱ می‌داند، که راه رفتن انسان را حاصل تعامل پاها با یک محیط فیزیکی^۲ (Dewey, 1930: 318).

دیویی بنا دارد مقوله اخلاق را در جامعه‌ای با موقعیت‌های همواره در حال تغییر به کار بگیرد. او در جست‌وجوی اخلاقی مبتنی بر هدایت، اصلاح مشکلات و چالش‌های^۳ خاص در هر موقعیت است. حل مسائل و مشکلاتی که در جامعه وجود دارد و موقعیت‌هایی که به دنبال آن پدید می‌آید، با قضاوت اخلاقی اعضای جامعه مرتبط است. بنابراین نحوه مواجهه با موقعیت‌های خاص که همواره در حال تغییر است، همچنین چگونگی ارتباط و تعامل افراد با یکدیگر در دایره اخلاق قرار می‌گیرد. از نظر دیویی روابط متقابل اجتماعی در اخلاق تاثیرگذار است و به همین دلیل باید روابط اجتماعی را عاقلانه و از روی آگاهی تنظیم کرد. او با همین استدلال تمام مناسباتی را که اعضای جامعه با یکدیگر دارند، موضوع علم اخلاق می‌داند.

۲-۳. رشد به مثابه خیر اخلاقی

دستیابی به بلوغ در چگونگی بروز رفتار، نحوه برقراری ارتباط، نحوه مقابله با مشکلات و اختلاف نظرها، تعامل بهینه گروه‌ها در جامعه و اخذ تصمیمات گروهی؛ از غایات اجتماعی دیویی است و او در سودای تحقق جامعه‌ای است که اعضای آن چنین مهارت‌هایی را داشته باشند (Pappas, 2008: 219).

«رشد» به عنوان یکی از محورهای اساسی فلسفه جان دیویی، تمامی زمینه‌های یادشده را شامل می‌شود. «رشد» در فلسفه دیویی از یکسو با مقوله آموزش و از سوی دیگر با حوزه اخلاق ارتباطی تنگاتنگ دارد. او از یکسو هدف آموزش و پرورش را «رشد» می‌داند و از سوی دیگر با نوشتن عبارات زیر در کتاب *سرشت و سلوک انسان*، اخلاق و رشد را دو مقوله یکسان تلقی می‌کند:

اخلاق یک کیفیت مداوم است و نه یک کمال ثابت. اخلاق عبارت از رشد و ارزش رفتار است یا به عبارت دیگر مبنی بر توجه به معنی و مفهوم اقدامات آدمی با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات و رعایت عواقب و نتایج این اقدامات است. اخلاق با رشد تقریباً یکسان است. پرورش یافتن و رشید شدن خواهی بخواهی منتهی به اصلاح اخلاق می‌گردد. به طوریکه می‌توان گفت اخلاق همان پرورش است و عبارت از پی بردن به معنای قوای خود و استفاده از این معنی در اعمال و افعال

خودمان است. خوبی، رضایت‌مندی و هدف پیشرفت اقدام کنونی، چیزهایی هستند که تحت تسلط خود ما قرار دارند و باید تنها خود را مسئول آن‌ها بدانیم (دیویی، ۱۳۳۹: ۲۵۳).

مقصود دیویی از «رشد» توسعه توانایی‌های انسان است، امری که صرفاً فرایندی مکانیکی نیست و به واکنش‌های انسان یا پاسخ به محرک‌های مرتبط با محیط محدود نمی‌شود. رشد در نظر دیویی، به اصلاح و بهبود محیط و فرد منجر خواهد شد. برای دستیابی به معنای دقیق و مصداق خیر اخلاقی در فلسفه جان دیویی باید پاسخ را در مقوله «رشد» جست‌وجو کرد. به عبارت دقیق‌تر، اگر در فلسفه اخلاق سنتی از خیر به عنوان غایت یاد می‌شود، برای دیویی «خیر» همان «رشد» است. او رشد را تنها غایت اخلاقی می‌داند که در بستر جامعه اجازه تحقق می‌یابد.

دیویی در بنیاد نو در فلسفه زندگی را تا جایی که با رشد همراه باشد، اخلاقی می‌داند (Dewey, 2004: 186). او معتقد است با در نظر داشتن غایت رشد به عنوان امری اخلاقی باید منابع و شرایط لازم را برای رشد هر فرد در جامعه فراهم کرد (Bacon, 2012: 104-105).

در جامعه مورد بحث دیویی یا جامعه دموکراتیک، تمامی افراد امکان «رشد» خواهند داشت و این امکان از طریق آموزش و پرورش صحیح برای فرد فرد جامعه محقق خواهد شد. به عقیده او جامعه دموکراتیک، دامنۀ فعالیت افراد را بسط می‌دهد و فرصت‌های فراوانی را برای رشد آنان فراهم می‌کند. ذکر این نکته ضروری است که رشد یا خیر در فلسفه جان دیویی، ویژگی‌های یک مفهوم ثابت و تغییرناپذیر را که مورد انتقاد وی قرار می‌گیرد، ندارد. به عبارتی انسان زمانی در کنار سایر اعضای جامعه رشد می‌کند که امکان تعامل واقعی خیر انسانی در جامعه وجود داشته باشد. به همین دلیل است که تصور از خیر باید توسعه یابد و نمی‌تواند معنای ثابتی داشته باشد.

در نگاه دیویی به اخلاق، اعضای جامعه با مشکلات زیادی مواجه می‌شوند که این مشکلات می‌توانند با مشارکت افراد بیشتری در قالب فعالیت‌های معنادار^۱ اصلاح شوند، به این ترتیب خیرهای بسیار ممکن است از شرایط موجود زندگی ساخته شود. این سیر در جامعه تداوم دارد و متوقف نخواهد شد.

۳-۳. تربیت اخلاقی

به عقیده دیویی، قضاوت اخلاقی بدون امکان آموزش گسترده و رشد در جامعه بی‌معنا است. آموزش گسترده از نظر دیویی تمامی افراد جامعه را شامل می‌شود. مهارت تفکر و توانایی پژوهش اخلاقی از

طریق آموزش در اعضای جامعه شکل می‌گیرد. دیویی آموزش و پرورش را به معنای گسترده آن، ابزار پیوستگی اجتماعی می‌داند. از نظر دیویی هر آموزشی که توانایی افراد را برای مشارکت موثر در زندگی اجتماعی توسعه می‌دهد، اخلاقی است (Dewey: 2001: 366,367).

او همانگونه که موضوع تربیت اخلاقی را وابسته به موضوع معرفت می‌داند (دیویی، ۱۳۴۱: ۲۳۷)، معتقد است کسب دانش در زمینه اخلاق باید با معرفتی که از تجربه شخصی افراد به دست می‌آید، مرتبط شود تا در سلوک آنان قرار بگیرد؛ نه به واسطه مفاهیمی که به صورت تقلید توسط دانش‌آموزان تکرار می‌شود و در اعمال و رفتارشان جلوه می‌کند. دیویی تاکید دارد دانشی که در دروس آموزشی مدارس گنجانده شده است؛ باید به گونه‌ای باشد که در «شخصیت» افراد نمود پیدا کند تا تعلیم و تربیت، نتیجه اخلاقی به همراه داشته باشد.

درس اخلاق درسی است که کودکان را با آرای اخلاقی دیگران آشنا می‌کند، و چنین درسی نمی‌تواند تاثیر قابلی در سلوک کودکان گذارد. دانستن نظریاتی که دیگران درباره فضیلت و رذیلت آورده‌اند، مانند دانستن نام کوه‌های آسیا ارتباط نزدیکی با اخلاق و رفتار کودکان ندارد، و فقط باعث می‌شود که کودکان عقاید اخلاقی دیگران را تا اندازه‌ای فرا گیرند و برده‌وار سرمشق خود سازند و به عدم استقلال و اتکای کورکورانه عادت کنند (دیویی، ۱۳۴۱: ۲۳۵ و ۲۳۶).

راه حل دیویی برای اصلاح دروس اخلاق و آموزش اخلاق در مدارس و آموزشگاه‌ها، در رویکرد اجتماعی او یافت می‌شود. از نظر دیویی تفکیک تحولات و اصلاحات جامعه از اصول تعلیم و تربیت غیر ممکن است. او در *اصول اخلاقی در آموزش و پرورش*، آموزش اخلاقی در مدارس را بدون در نظر گرفتن نقش اجتماعی آن به یک مدرسه شنا تشبیه می‌کند که به کودکان بدون اینکه آب وجود داشته باشد، آموزش شنا می‌دهند. دیویی معتقد است ما با دو دسته از اصول اخلاقی که یک دسته مختص مدرسه و محیط آموزشی و دیگری برای زندگی خارج از مدرسه باشد، سروکار نداریم. دیویی در *اصول اخلاقی در آموزش و پرورش* می‌نویسد:

توجه به بحث در باب اخلاقیات مدرسه به گونه‌ای که گویی مدرسه به خودی خود یک نهاد است، بسیار مایه تاسف است. مسئولیت اخلاقی مدرسه و کسانی که آن را اداره می‌کنند در قبال جامعه است. مدرسه اساساً نهادی است که توسط جامعه برای انجام یک کار خاص معین، تمرین یک کارکرد

خاص در حفظ زندگی و ارتقای سعادت^۱ جامعه بنا شده است. سیستم آموزشی که این واقعیت را که مستلزم مسئولیت اخلاقی است به رسمیت نمی‌شناسد، متخلف است و آنچه که برای انجام آن به وجود آمده و وانمود می‌کند که انجام می‌دهد، نیست. از این رو، کل ساختار مدرسه به طور کلی و عملکرد ملموس آن به طور خاص باید با توجه به موقعیت و کارکرد اجتماعی مدرسه مورد توجه قرار گیرد (Dewey, 1909:5).

۳-۴. آموزش اخلاق در پرتو روش حل مسئله در مدارس شبیه جامعه

اولین مواجهه رسمی اعضای جامعه با امر آموزش در محیط مدرسه صورت می‌پذیرد. دیویی معتقد است آموزش در مدرسه نباید تنها به ارائه اصول کلی محدود شود. از نظر او، حتی اگر این اصول لازمه بقای جامعه باشد، برای تربیت اخلاقی کافی نیست. دیویی در *اصول اخلاقی در آموزش و پرورش* می‌نویسد:

کار اجتماعی مدرسه اغلب به آموزش شهروندی محدود می‌شود و شهروندی به معنای محدود به معنای توانایی رای دادن هوشمندانه، تمایل به اطاعت از قوانین و غیره تعبیر می‌شود. اما محدود و محصور کردن مسئولیت اخلاقی مدرسه از این طریق بیپوده است. کودک یک فرد است و یا باید زندگی اجتماعی خود را به عنوان موجودی یکپارچه و متحد بگذراند، یا متحمل ضرر شود و اختلاف ایجاد کند (Dewey, 1909:5).

به عقیده دیویی، کودک از نظر فکری، اجتماعی و اخلاقی و همچنین از نظر جسمی یک کل ارگانیک^۲ است. باید او را عضوی از جامعه بدانیم و فعالیت‌های آموزشی باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که او روابط اجتماعی خود را بشناسد و در حفظ آنها مشارکت کند

به نظر دیویی، سیاست مدارس نباید بر اساس جدایی از جامعه در حالیکه دانش‌آموزان را برای نقش آینده آماده می‌کنند، باشد، بلکه آنها باید با آزمایش‌های اجتماعی مکرر روبرو شوند (Katz, 2008:11). بنابراین محیط مدارس حتی الامکان باید شبیه جامعه باشد تا غایت اجتماعی و اخلاقی آموزش از این طریق محقق شود. به عبارتی نکته قابل اهمیت در آموزش این است که بدانیم چگونه معیار اجتماعی ارزش اخلاقی را در محیط آموزشی اعمال کنیم. دیویی به منظور وضوح

1 welfare

2 organic whole

بخشیدن به کارکرد و رسالت مدرسه در جامعه، فردی را که هدفش از ورزش تنها تقویت ریه و سیستم تنفس است و از اندام های دیگر غافل است، به عنوان مثالی مطرح می کند. حال آنکه به زعم او اندام ها را به طور مستقل از یکدیگر در نظر گرفتن، سلامت فرد را محقق نمی کند. در مسیر تربیت اخلاقی نیز دانش آموز باید ضمن شناخت روابط اجتماعی، خود را عضوی از یک کل در نظر بگیرد. از نظر دیویی، تحقیق اخلاقی^۱ یک فعالیت مرتبط با حل مسئله است که انسانها از آن برای حل مشکلات پیش رو و موقعیت های چالش برانگیز بهره می برند. در چنین رویکردی، اخلاق به مشکلاتی اشاره دارد که با مشارکت اعضای جامعه حل می شوند (Carden, 2006: 103, 104). با این وصف، دانش آموز نیز به عنوان عضوی از جامعه خود را مسئول می داند تا در اصلاح مشکلات و حل مسائل، با دیگران و در بیان دقیق تر سایر اعضای جامعه مشارکت داشته باشد. بنابراین آموزگاران باید در مدارس و آموزشگاه هایی که از نظر دیویی حداکثر شباهت را به محیط جامعه دارند؛ شرایطی مشابه موقعیت های واقعی ایجاد کنند تا دانش آموز، تمامی تلاش خود را در جهت بررسی همه جانبه موقعیت و حل مشکل به وجود آمده به کار گیرد.

از آنجا که به عقیده دیویی تنها راه آمادگی برای زندگی اجتماعی، درگیر شدن با زندگی اجتماعی است (Dewey, 1909: 6)، مدرسه باید دانش آموزان خود را با چالش هایی مواجه کند که راه حل های ساده ای ندارد (see: Anderson, 2014: 71). دانش آموزان باید به واسطه عمل از مسائل و مشکلات خلق شده در مدرسه عبور کنند. به این منظور باید راه حل گذر از موقعیت های مشکل ساز را از آنان طلب کرد تا به واسطه تفکر و سپس عمل، آن موقعیت را سپری کنند. به همین دلیل است که او در *آموزشگاه های فردا* آموزشگاه هایی که شعار «آموختن بوسیله عمل کردن» را انتخاب کرده اند، برتر دانسته و معتقد است نواقص روش های پیشین آموزش و پرورش در این مدارس وجود ندارد. بنابر آنچه گذشت، تربیت اخلاقی مورد نظر جان دیویی و تأکید وی بر ارتباط آن با مقوله جامعه؛ روش «حل مسئله» را به ذهن مخاطبان او متبادر می کند. سراسر فلسفه آموزش دیویی با روش حل مسئله گره خورده است. او نقش مدرسه را نه در انتقال اطلاعات به دانش آموزان که در پرورش مهارت حل مسئله در یکایک آنان می داند. به نظر می رسد دیویی در توصیه روش های همسو با تربیت اخلاقی، هدفی که در آموزش و پرورش به آن چشم دوخته، یعنی روش حل مسئله را دنبال می کند.

با مرور جزئیات روش حل مسئله، می‌توان به اشتراکات آن با آنچه در خصوص فلسفه اخلاق دیویی بیان کردیم، پی برد. از نظر جان دیویی، روش حل مسئله یا عمل کامل تفکر، شامل پنج گام یا مرحله است. در گام اول، فرد با موقعیت ابهام‌آمیز^۱ مواجه می‌شود. در این موقعیت نامعین، جریان تجربه فرد به وسیله عنصر موقعیتی منحصر به فرد که با تجربه‌های گذشته تفاوت دارد، مسدود می‌شود. در مرحله دوم فرد به بررسی موقعیت نامعین و حصر و تعریف مسئله^۲ می‌پردازد. مرحله سوم روشن‌ساختن مسئله^۳ از سوی فرد را به دنبال دارد که در پی پژوهش و تحقیق از سوی فرد میسر می‌شود. در مرحله چهارم ایجاد فرضیه‌های موقت^۴ صورت می‌پذیرد که به کمک فرضیه‌ها، حکم‌ها و گزاره‌های شرطی «اگر چنین است ... پس چنان است» را به مثابه ابزارهای ممکن برای حل مسئله تشکیل می‌دهد. در این مرحله، به دنبال فرضیه‌سازی راه‌حل‌های موقتی از سوی فرد ابداع می‌شود. گام پنجم، مرحله آزمایش کردن فرضیه است که از طریق عمل بر اساس فرضیه شکل می‌گیرد. در این مرحله اگر فرضیه، مسئله را حل کند و پیامد مطلوبی به دنبال داشته باشد، فرد فعالیت خویش را ادامه می‌دهد تا زمانی که مسئله دیگری رخ بنماید. اما اگر مسئله بر جای بماند، فرضیه دیگری مورد نیاز است (گوتک، ۱۳۹۹: ۱۳۴ و ۱۳۵).

بحث و جمع‌بندی

بنابر آنچه گذشت، اخلاق به مثابه علم، به روشی علمی نیاز دارد تا فرد به کمک این روش بتواند از سد مشکلات و چالش‌های موجود عبور کند. با بررسی آراء دیویی پیرامون اخلاق می‌توان این روش را همانند فلسفه تعلیم و تربیت، «حل مسئله» یا «عمل کامل تفکر» دانست. وقتی اعضای جامعه در مواجهه با موقعیتی قرار می‌گیرند که «انتخاب» ضرورت پیدا می‌کند؛ اصول اخلاقی همچون ابزاری برای مواجهه با مشکل به کار می‌آید. به عبارتی اصول اخلاقی وسیله‌ای برای حل مسئله به شمار می‌آید. دیویی به عنوان یکی از پیش‌تازان پراگماتیسم و ابزارانگاری، اصول اخلاقی را حاصل تفکر و ارزیابی فرد از موقعیتی منحصر به فرد می‌داند، از این رو اصول اخلاقی ضمن اینکه با «تجربه» فرد پیوندی عمیق دارد، در حیطه «عمل» شکل می‌گیرد.

1 the problematic situation

2 defining the problem

3 clarification of the problem

4 constructing tentative hypothesis

به عقیده دیویی، مسائل و مشکلات پیش روی اعضای جامعه پایان‌ناپذیر است. مواجهه با موقعیت‌های چالش‌برانگیز اخلاقی که در بستر جامعه جلوه می‌کند نیز همواره استمرار دارد. آمادگی برای انتخاب بهترین عمل در چنین موقعیت‌هایی، در گرو به‌کارگیری روش حل مسئله است. دیویی که تلاش می‌کند تحقق اهداف مورد نظر خویش در فلسفه را در بستر جامعه جست‌وجو کند، به کمک تعلیم و تربیت؛ توانایی پژوهش عقلانی و مهارت تفکر را در اعضای جامعه پرورش می‌دهد. او به منظور تحکیم ملزومات این هدف از عنصر اخلاق بهره می‌برد. دیویی که از رشد به عنوان هدف تعلیم و تربیت یاد می‌کند، از این مفهوم در حوزه اخلاق بهره می‌برد. «رشد» نیز مانند «حل مسئله» در فلسفه تعلیم و تربیت و در فلسفه اخلاق دیویی نقشی اساسی دارد. رشد از نظر دیویی مجموعه‌ای از توانایی‌ها است؛ از توانایی حل مسئله و برقراری ارتباط فرد با سایر اعضای جامعه گرفته تا مهارت تفکر که در موقعیت‌های اجتماعی به فرد برای انتخاب اخلاقی مدد می‌رساند. او برای رشد، پایانی در نظر نمی‌گیرد و به حرکت به سوی رشد و کامل شدن تأکید می‌کند، به همین دلیل در بنیاد نو در فلسفه، زندگی را تا جایی که با رشد همراه باشد، اخلاقی می‌داند. دیویی در نوشته‌های خود تمامی مناسبات اجتماعی را موضوع علم اخلاق می‌داند و بلوغ افراد در کیفیت این ارتباطات و مناسبات را با رشد یکسان تلقی می‌کند.

به نظر می‌رسد دیویی تلاش دارد تا با یکسان قلمداد کردن دو مقوله اخلاق و رشد، رشد را به مثابه هدف آرمانی در جامعه تثبیت کند. تحقق این مقصود همانگونه که در فلسفه تعلیم و تربیت دیویی با روش حل مسئله گره خورده است، در فلسفه اخلاق دیویی نیز از مسیر حل مسئله عبور می‌کند.

منابع

- دیویی، جان (۱۳۲۵). *آموزشگاه‌های فردا*، ترجمه امیرحسین آریان پور، تهران: اقبال.
- _____ (۱۳۳۹). *اخلاق و شخصیت*، ترجمه مشفق همدانی، تهران: صفی علیشاه.
- _____ (۱۳۳۷). *بنیاد نو در فلسفه*، جان دیویی، صالح ابوسعیدی، تهران: اقبال.
- _____ (۱۳۴۱). *دموکراسی و آموزش و پرورش*، ترجمه امیرحسین آریان پور، تهران: فرانکلین.
- قاسمی، اعظم، آیت‌اللهی حمیدرضا (۱۳۸۶). *بررسی انتقادی دیدگاه‌های اخلاقی جان دیویی*. فصلنامه اخلاق

- قاسمی، اعظم (۱۳۹۵). *فلسفه اخلاق جان دیویی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (کتاب الکترونیکی).
- هولمز، رابرت (۱۳۸۵). *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس (کتاب الکترونیکی).
- Anderson, Josh (2014). *The imperative of critical thinking in Dewey's world view*. Chicago: The university of Chicago press.
- Bacon, Michael (2012). *pragmatism*, Cambridge: Polity press.
- Carden, Stephene (2006). *Virtue ethics: Dewey and Macintyre*, New York, Continuum International Publishing Group.
- Dewey, John (2001). *Democracy and education*, Pennsylvania: A Penn state electronic classics series publication.
- _____ (1930). *Human nature and conduct*. New York: Modern library.
- _____ (1938). *Logic-the theory of inquiry*. New York: (printed in the United States of America) Henry Holt and company.
- _____ (1909). *Moral principles in education*, Wildside press LLC.
- _____ (2004). *Reconstruction in philosophy*, Dover: Dover publications.
- _____ (2008). *The later works 1925-1953*, volum7:1932, edited by Jo Ann Boydston, USA: Southern Illinois university.
- Fesmire, Steven (2003). *John Dewey moral imagination: pragmatism in ethics*. Indiana: Indiana university press.
- Pappas, Gregory Fernando (2008). *John Dewey's ethics democracy as experience*. Bloomington and Indianapolis: Indiana university press.
- Putnam, Hilary (2017). *pragmatism as a way of life: the lasting legacy of William James and John Dewey*, Cambridge, Massachusetts: The Belknap press of Harvard university.
- S. Katz Michael, Verducci Susan, Biesta Gert (2008). *Education, Democracy, and The moral life*, New York: Springer.
- Wilcock, Neil. (2021). *Rousseau, Dewey, and Freire A political and educational method*, United States of America: Metaphilosophy LLC and John Wiley & sons Ltd, vol. 52. NO2.

«Problem solving», a method in education or an end for ethics?

Elaheh Abdollahi¹, Ali Moradkhani², Fatemeh Ahmadbeigi³

Abstract

The purpose of this article is to examine John Dewey's views on "education" and "ethics" and his efforts to apply these two categories in solving society's problems. Dewey introduces "problem solving" as a practical method in education and believes that this method plays an effective role in achieving social goals. Although Dewey does not explicitly mention the "problem solving" method in his moral philosophy, he seems to be trying to present a similar method in this area, especially moral education. In order to achieve this goal, he pushes fixed moral principles to the sidelines and makes moral judgment dependent on the evaluation of each situation and its unique characteristics. Dewey believes that the presentation of ethics lessons by educators and the learning of ethical principles by students does not lead to any results, and the prerequisites for the effectiveness of ethics should be provided in the field of "action". The main issue in this article is how Dewey tries to present a method such as "problem solving" in the field of ethics and moral education, a method that is used to solve a complex situation in which a person is caught. The results of this research show that Dewey, as one of the pioneers of pragmatism and

¹ Ph.D. student of Philosophy, Department of Philosophy, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

² (Corresponding Author). Associate Professor, Department of Philosophy, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
dr.moradkhani@yahoo.com

³ Assistant Professor, Department of educational science, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

instrumentalism, considering ethics as a "science", considers moral principles as "hypotheses" that need to be re-evaluated to be used in a new situation. Therefore, moral education depends on "rational inquiry", "thinking", "research" and "experience", elements that evoke "problem solving" in Dewey's philosophy of education.

Keywords: problem solving; education; moral education; thinking; John Dewey